

دکتر تد هیلدبرانت، تاریخ Lit، OT، و الهیات، سخنرانی 26

© 2020، دکتر تد هیلدبرانت

این دکتر تد هیلدبرانت است که در دوره تاریخ، ادبیات و الهیات عهد عتیق خود تدریس می کند، آخرین سخنرانی شماره ۲۶، از سلیمان تا رحبعام، یربعام، تا اخاب و سپس برخی از پیشگویی های مسیح.

بررسی ارتداد سلیمان

من می خواهم در اینجا به سرعت برخی چیزها را مرور کنم و بنابراین ما فقط می خواهیم در حین مرور این مطالب به نوعی ضربه بخوریم و فرار کنیم. پس بیایید این کار را شروع کنیم. آخرین باری که ما در مورد سلیمان صحبت می کردیم و می گفتیم سلیمان عاقل ترین مردی است که تا به حال زندگی کرده است. سپس گفتیم که در پایان عمرش به نوعی زندگی خود را خراب می کند. او در نهایت با همه این زنان به پایان می رسد، در نهایت خدایان دیگر را پرستش می کند و این مشکلات را دارد. بنابراین جالب است که این باهوش ترین مردی است که تا به حال زندگی کرده است که معلوم می شود یک مرد بسیار احمق است. همان چیزی که او به بچه هایش در مورد آن هشدار داد چیزی است که خودش خراب کرده است. بنابراین به نظر من چه اتفاقی می افتد، و نمی دانم اگر متوجه این موضوع شده اید، آیا تا به حال متوجه شده اید که افرادی که واقعا باهوش هستند در نهایت واقعا احمق هستند؟ بنابراین شما این ارتباط را در پشت خرد دریافت می کنید، که خرد و حماقت در واقع گاهی اوقات با هم تلاقی می کنند. با سلیمان این تغییر را دریافت می کنید. همان چیزهایی که او به مرد جوان در مورد زن زناکار و دنبال کردن خدایان دیگر هشدار داد، همان چیزی است که او در خودش شرکت می کند. پس سلیمان به خدا پشت کرد. او در آنجا مشکلات بزرگی دارد. این عبرانیان 6 و بسیاری از چیزها را در مورد اینکه آیا نجات یافته اید یا خیر، همیشه نجات می یابید، مطرح می کند. اما ما آن را برای عهد جدید ذخیره می کنیم. اما به هر حال، ما به خرد و حماقت و ارتباط بین این دو در روایت نگاه کرده ایم.

تقسیم سلطنت

اتفاقی که می افتد این است که چون سلیمان به دنبال خدایان دیگر می رود، خدا در فصل 11 می آید و اجازه دهید فقط این را بخوانم، فصل 11، آیه 11: "خداوند به سلیمان گفت: "از آنجا که این رفتار تو است و عهد و احکام من را نگاه نداشته ای،" توجه داشته باشید "تو عهد مرا نگاه نکرده ای،" عهد برای خدا چیز بزرگی بود. شما عهد مرا نگاه نداشته اید، احکام مرا که به شما فرمان دادم. من قطعاً پادشاهی را از شما دور خواهم کرد و آن را به یکی از زیردستان شما خواهم داد. با این حال، به خاطر پدیرت داوود، در طول حیات تو این کار را نخواهم کرد." پس سلیمان در امان می ماند چرا؟ زیرا داوود پدرش بود. او

در واقع می گوید چون دیوید پدر تو بود، این کار را با تو نمی کنم، چون تو بچه دیوید هستی. خدا سلیمان را از طرف داوود حفظ می کند، که واقعا مفهوم جالبی در آنجا است. اکنون اتفاقی که می افتد این است که پادشاهی به شمال و جنوب تقسیم می شود. من این دو نفر را برادران بوم می نامم. این زمانی است که پادشاهی تقسیم می شود. جنوب رحبعام خواهد بود و رحبعام پسر سلیمان است. رحبعام قرار است در خط داوود باشد. رحبعام پادشاه یهودا خواهد بود. یهودا در جنوب خواهد بود. بنابراین یک قبیله در جنوب وجود دارد که در دودمان داوود باقی می ماند - یهودا در جنوب. ده قبیله در شمال، توسط این مرد یربعام فریده می شوند. بنابراین یربعام که در واقع دشمن رحبعام و یربعام است، در شمال مستقر می شود. شمال "اسرائیل" نامیده خواهد شد؛ جنوب "یهودا" نامیده خواهد شد. بنابراین پادشاهی در این مرحله تقسیم می شود و این یک چیز بزرگ برای اسرائیل است. تحت رهبری شائول، داوود و سلیمان، پادشاهی متحد شده بود. اکنون ده قبیله به رهبری افرایم قرار است به شمال منتقل شوند. ده قبیله در شمال قرار است به یربعام بروند که داویدی نیست. سپس جنوب، یک قبیله، یهودا، به رحبعام می رود. بنابراین ما به آن نگاه خواهیم کرد. آنچه ما در اینجا داریم این است که پادشاهی به آنچه که آنها "سلطنت تقسیم شده" می نامند، در مقابل "سلطنت متحد" تقسیم شده است. سلطنت متحد شائول، داوود و سلیمان است. سلطنت تقسیم شده دسته ای از پادشاهان در شمال، اسرائیل و دسته ای از پادشاهان در جنوب، یهودا است.

برخی از تاریخ ها را باید بدانید: 1000 قبل از میلاد، 722 قبل از میلاد و 586 قبل از میلاد

حالا، سه یا چهار قرار وجود خواهد داشت که می خواهیم شما بدانید. اولین قرار ملاقاتی که می خواهیم بدانید چیست؟ دیوید چیست؟ دیوید 1000 سال قبل از میلاد است. تاریخ دوم و امروز می خواهیم معرفی کنم، زمانی است که پادشاهی در سال 931 قبل از میلاد تقسیم شد. نمی خواهیم تاریخ 931 را بدانید. دیوید 1000 سال قبل از میلاد است، شما فکر می کنید سلیمان درست بعد از آن است، بنابراین به نوعی به این نزدیک می شوید. این تاریخ 722 قبل از میلاد تاریخ مهمی است. این زمانی است که پادشاهی شمالی اسرائیل، ده قبیله در شمال، به آشور و نینوا برده می شوند. نینوا پایتخت آشور است. آشوری ها مردمی بسیار بی رحم بودند. به محض اینکه می گویم آشور، پیامبری که به ذهنم خطور می کند کیست؟ یونس. پس یونس به آشور می رود. ده قبیله به آشور برده می شوند. او همه مردم ثروت و ثروت را از بین می برد. او مردم فقیر را در زمین رها می کند و یهودیان را پراکنده می کند. این ده قبیله در سراسر آشور و منطقه پراکنده شده اند. آیا آن ده قبیله تا به حال دوباره جمع شده اند؟ آیا ده قبیله واقعا در سراسر جهان پراکنده هستند؟ آیا از سال 722 قبل از میلاد تا به امروز در میان جهان پراکنده شده اند؟ شما می گوید نه هیلدبرانت، آنها واقعا پراکنده نیستند، آنها در شهر نیویورک هستند، بیشتر آنها. اما یهودیان در سراسر جهان پراکنده هستند - لهستان، آلمان و غیره. و اکنون آنها به اسرائیل بازگشته اند، اما همانطور که گفتیم، تعداد یهودیان در شهر نیویورک بیشتر از اسرائیل است. این زمانی بود که ده قبیله

شمالی توسط آشور پراکنده شدند و از آن زمان تاکنون پراکنده شده اند - 722 پیش از میلاد - حدود 130 سال بعد یهودا، یهودا حدود 130 سال دیگر دوام آورد. یهودا در سال 586 قبل از میلاد تبعید می شود و این یک تاریخ واقعا بزرگ است. 586 زمانی است که معبد سلیمان ویران می شود. بنابراین این یک تاریخ واقعا مهم است، این زمانی است که بابل وارد می شود و معبد سلیمان را ویران می کند. بنابراین معبد ویران می شود و یهودیان توسط نبوکدنصر به بابل برده می شوند. و به هر حال، برخی از یهودیانی که به بابل منتقل شدند چه کسانی بودند که می شناسید؟ آیا کسی دانیال، شادراک، مشاخ، عابدنگو، آن بچه ها و حزقیال را به یاد دارد؟ آیا کسی پیامبری را به یاد می آورد که درست قبل از ورود بابلی ها و ویران کردن معبد صحبت کرد؟ آیا کسی می داند که چه پیامبری گریه می کرد، او بسیار گریه می کرد؟ ارمیا، درست است. ارمیا درست قبل از رفتن آنها به بابل پیشگویی کرد. ارمیا به آنها می گوید، "شما بچه ها به بابل می روید. شما به بابل می روید، توبه می کنید، توبه می کنید" و آنها توبه نمی کنند. در عوض، آنها ارمیا را کتک زدند. آنها را به بابل می برند. به هر حال، آیا خدا ارمیا را زنده نگه می دارد؟ ارمیا به بابل نمی رود، او حفظ شده است زیرا کلام خدا را گفته است، اگرچه کمی مورد ضرب و شتم قرار گرفته است. پس این سال 586 قبل از میلاد است، تاریخ بزرگی است - معبد ویران می شود و یهودیان به بابل تبعید می شوند. به هر حال، چند سال به بابل رفتند؟ آیا کسی آن را به یاد دارد؟ هفتاد سال. آنها هفتاد سال می روند. چرا خدا هفتاد سال گفت؟ او گفت: "تو به من مدیون هستی چون سال سبت را نگه نداشتی." به یاد داشته باشید که هر هفت سال یک بار قرار است اجازه دهند زمین استراحت کند؟ سال تعطیل و یهودیان به مدت 490 سال این کار را نکرده بودند و بنابراین خدا آن را پیگیری کرد. او می گوید شما از سرزمین من خارج شده اید، زمین من استراحت می کند. شما هفتاد سال است که در بابل هستید. حالا آیا آنها 490 سال از آن فرار کرده بودند؟ بله. خدا می گوید، "بسیار خوب، اکنون موعد آن است، شما از اینجا خارج هستید، برای هفتاد سال به بابل می روید" و آنها در سال 586 قبل از میلاد می روند که تاریخی است که این اتفاق به طور گسترده ای رخ می دهد.

تقسیم پادشاهی با رحبعام (پسر سلیمان)

اکنون، پادشاهی تقسیم شده است و ما فقط می خواهیم در مورد تقسیم و چگونگی این اتفاق صحبت کنیم. رحبعام پسر سلیمان است. او در اینجا اشتباهات بدی مرتکب خواهد شد. یکی از اشتباهاتی که او مرتکب می شود این است که به جوانان در مقابل پیر گوش می دهد. یک جوان وقتی از شما مشاوره می خواهید، آیا جوان باید به یک فرد مسن گوش دهد یا باید به همسالان خود گوش دهد؟ یک جوان باید به افراد مسن گوش دهد تا خرد را بدست آورد. من الان یک پیرمرد هستم. سوال، آیا باید به پسر که 23 ساله است گوش دهم؟ بله، من باید زیرا این به شما این نوع زمینه بین نسلی را در اینجا می دهد. پس رحبعام می گوید، "بسیار خوب، پس پدرم اکنون مرده است، من پادشاه هستم." چیزی که او می

گوید این است، او به سراغ پیرمردها می رود و می گوید: "هی، بزرگان، چه توصیه ای دارید؟" او با بزرگان مشورت کرد و آنها گفتند: «اگر امروز خدمتگزار این مردم باشید و به آنها خدمت کنید و پاسخ مطلوبی به آنها بدهید، آنها همیشه خدمتگزاران شما خواهند بود.» به عبارت دیگر، اگر شما به عنوان پادشاه به مردم خود خدمت کنید، مردم شما با شما چه خواهند کرد؟ آنها به شما خدمت خواهند کرد. بنابراین اگر پادشاه به مردم خدمت کند، مردم به پادشاه خدمت خواهند کرد. آیا این در مورد رهبری صحبت می کند؟ اگر یک پادشاه جدید به مردم خود خدمت کند، مردم به نوبه خود به او خدمت خواهند کرد. این خوب کار می کند. این کاری است که عیسی انجام داد. او این را رد می کند و در عوض به سراغ مردان جوانی می رود که با آنها بزرگ شده بود و این چیزی است که آنها می گویند: "هی، رحبعام، تو پادشاه هستی، تو الان مرد بزرگی هستی. به آنها بگوئید، انگشت کوچک از کمر پدرم ضخیم تر است. پدرم یوغ سنگینی بر سر تو گذاشت. من آن را حتی سنگین تر خواهم کرد. پدرم شما را با شلاق تازیانه زد. من شما را با عقرب تازیانه خواهم زد.» به عبارت دیگر، پدرم این کار را برای شما سخت کرد، شما هنوز چیزی ندیده اید. من اکنون بر تخت سلطنت هستم و انگشت کوچکم از تمام قدرت و وجود پدرم سخت تر است. این چیزی است که مردان جوان می گویند. به آنها نشان دهید که چه کسی رئیس است. آیا تا به حال دیده اید که رهبر جوان وارد شود و او باید مسئولیت را به عهده بگیرد و به همه نشان دهد که او مرد است؟ آیا این یک بازنده است؟ این یک بازنده است. وقتی باید چنین چیزی را ثابت کنید، این یک بازنده است. کسی که وارد می شود و به مردم خدمت می کند، آیا آن رهبر برنده است؟ من به تازگی با پسر در مورد تجربه اش در تفنگداران دریایی صحبت کردم. شما چند تفنگدار دریایی دارید که وارد می شوند و "من می خواهم به آنها نشان دهم که چقدر سرسخت هستم." پسر رهبر تیم بود و می دانید چه کاری انجام داد؟ بچه هایش شانزده مایل راهپیمایی کردند. به جای اینکه به آنها سخنرانی کنید و به آنها بگوئید که هیچ چیز نیستند، آیا می دانید او چه کرد؟ او بیرون رفت و برای بچه هایش پیتزا خرید. سوال: آیا آن بچه ها برای او می مردند؟ من به صورت مجازی صحبت نمی کنم، من به معنای واقعی کلمه صحبت می کنم. پاسخ این است که بله. مشکل این است که آنها می دانستند که او اول خواهد رفت. اگر آنها از یک در بد عبور می کردند، می دانستند که او اول می رود زیرا او اجازه نمی دهد اول آنها بروند زیرا این نوع رهبری است که او است. او اول می رفت و به همین دلیل خوشحال شدم که او از وظیفه اش برکنار شد زیرا می دانستم که او این کار را انجام خواهد داد. اما این کاری است که یک رهبر انجام می دهد، یک رهبر خدمت می کند. این آقا، رحبعام، نصیحت بچه های جوان را می پذیرد. او بیرون می آید: من می خواهم شما را شلاق بزنم. پدرم شما را با شلاق شلاق زد. من می خواهم شما را با عقرب شلاق بزنم. همه مردم چه گفتند؟ ما در حال حاضر به اندازه کافی مالیات گرفته ایم. آیا تا به حال آن را دیده اید که "قبلا به اندازه کافی مالیات گرفته شده است؟" آیا کسی تا به حال آن را دیده است؟ بله،

ما آن را در کشورمان داشته ایم. "قبلا به اندازه کافی مالیات گرفته شده است." مردم می گفتند که ما بیش از حد از ربعام مالیات می گیریم. ما قرار نیست مانند آنها به شما مالیات بپردازیم. پس آنها گفتند: ده قبیله، ما به شمال می رویم. ما قرار نیست به اینجا برگردیم. بنابراین، آنها پادشاهی را بر سر این موضوع تقسیم کردند. حالا ربعام، فقط برای اینکه نشان دهد این مرد چقدر احمق است، از آدونیرام استفاده کرد که یک شخصیت فرعی بود. آدونیرام باجگیر سلیمان بود. ربعام چه می کند؟ او آدونیرام را برای جمع آوری مالیات می فرستد. مردم با این مرد چه کردند؟ وقتی او برای جمع آوری مالیات بیرون می آید، مردم آدونیرام را سنگسار می کنند. آنها در واقع او را زمانی می کشند که سعی می کند برای ربعام مالیات جمع کند. آنها گفتند، "متأسفم اینجا کار نمی کند" و در واقع این مرد را سنگسار کردند. آیا این واقعا یک حرکت احمقانه از طرف او بود؟ آیا این مرد قبلا خون بدی داشت زیرا برای سلیمان مالیات گیر بود؟ این همان چیزی است که آنها از مالیات بیش از حد شکایت می کردند. بنابراین آدونیرام سنگسار شد. این فقط ربعام و حماقت او را نشان می دهد. اکنون، پادشاهی شمالی از هم جدا می شود. پادشاهی شمالی اسرائیل نامیده خواهد شد. نام ها در اینجا خنده دار می شوند. بنابراین پادشاهی شمالی اسرائیل نامیده می شود و یهودا در جنوب خواهد بود. همه پادشاهان شمال بد هستند. هر یک از آنها بد هستند که با ربعام شروع می شود، به پایین. همه آنها بد هستند. بنابراین برای پادشاهی شمالی بسیار آسان است، همه آنها آدم های بدی هستند. در جنوب، پادشاهی جنوبی یهودا نامیده می شود و از طریق پادشاهی جنوبی یهودا است که نوادگان داوود حکومت خواهند کرد. مشکل این است که آنها فقط یک قبیله دارند. سیمون در واقع به آنجا مهاجرت کرده بود، اما من نمی خواهم وارد آن شوم. اما به هر حال، یهودا جایی است که پسر داوود در آن حکومت خواهد کرد. بیشتر پادشاهان جنوب بد بودند، برخی از آنها خوب بودند. حزقیا پادشاه بسیار خوبی بود. یوشیا یکی دیگر از پادشاهان خوب واقعی بود. بنابراین شما حزقیا، یوشیا و آسا را دارید که برخی از این پادشاهان در جنوب هستند که خوب بودند. همه آنها بد نبودند، اما حدود چهار نفر یا بیشتر خوب بودند.

پادشاهان پادشاهی شمالی: مروری سریع

حالا، پادشاهان شمال، بفرمایید. نمی خواهم این را بدانید یا این را بنویسید. من فقط می خواهم در پادشاهی شمالی شناور شوم. وقتی سالها پیش این دوره را گذراندم، استادم از ما خواست که همه پادشاهان شمال و خرماهای آنها و پادشاهان جنوب و خرماهای آنها را حفظ کنیم. حالا قسم خوردم که اگر روزی این کلاس را تدریس کنم، هرگز این کار را با کسی نخواهم کرد. ربعام قرار است اولین پادشاه شمال ما باشد، او زمانی که پادشاهی در سال 931 تقسیم می شود، پادشاه است. او مردی است که در شمال مسئولیت را به دست می گیرد. او یک پسر ناداب دارد، اما چه اتفاقی برای خط او می افتد؟ خط او قطع می شود. بعشا اله پسر ناداب، را می کشد، اله کشته می شود. زیمری بچه ندارد، او حدود سه هفته یا

سه ماه یا بیشتر حکومت می کند. او بلافاصله کشته می شود. بنابراین این بچه ها در حال کشته شدن هستند. آیا می بینید که هر یک از خطوط آنها به پایان می رسد؟ حالا، به هر حال، در جنوب ما نسل داوود را خواهیم داشت، پدر پسر، پدر پسر، پدر پسر. خط دیوید برای همیشه ادامه خواهد داشت. اما در اینجا می بینید که این افراد بریده شده اند، بریده شده اند و قطع شده اند. هیچ یک از فرزندان آنها دوام نمی آورد. حالا این یک مورد بزرگ است، این مرد چهار تا پشت سر هم عمری دارد. شما عمری را می شناسید زیرا پسرش اخاب را می شناسید. اخاب مشهور بود. او با ایزابل ازدواج کرده بود. پس این شوهر ایزابل است. این پدر عمری نیز در خارج از کتاب مقدس بسیار مهم است تا در داخل کتاب مقدس. اما این اخاب است که بدترین پادشاهان بود. اخاب بدترین شمال است و سپس چند پسر دارد و سپس خط او نیز قطع می شود. سپس شما یهو را دارید، یهو برای یک چیز مهم است. متاسفم که اینقدر ساده کردم، اما یهو خط اخاب را بیرون می آورد. یهو کسی است که تمام بچه های اخاب را تمام می کند. بنابراین یهو اساسا این خط بد را در شمال به پایان می رساند. سپس یربعام دوم، این مرد یربعام به سلسله یهو پایان می دهد. او با یربعام اول نسبتی ندارد. اما یربعام دوم ثروتمندترین پادشاه شمال بود. او قدرتمندترین بود. این مرد در زمان خود بسیار قدرتمند و ثروتمند بود. این بچه های دیگر یک مشت هیچکس هستند. متاسفم اما صادقانه بگویم، آنها یک مشت هیچکس هستند و چه اتفاقی برای آنها می افتد: کشته شده، کشته شده، کشته شده، کشته شده. هر کدام از آنها پس از مدت کوتاهی از بین می روند. سرانجام، به دلیل بت پرستی آنها در شمال، خداوند از نینوا به آشور می فرستد و در سال 722 قبل از میلاد، ده قبیله در شمال به آشور برده می شوند و همه ثروتمندان را می گیرند. آنها همه افراد باهوش و اساسا افراد عادی و بالاتر را می گیرند. آنها را به نینوا می برند و سپس روشنفکران را از مناطق دیگر می آورند و کل جمعیت را عوض می کنند. چرا آنها می خواهند جمعیت را عوض کنند؟ زیرا وقتی در یک کشور خارجی هستید، نمی خواهید شورش ایجاد کنید زیرا مردم را نمی شناسید، شما در یک کشور خارجی هستید. بنابراین آنها این کار را انجام دادند که جمعیت خود را عوض می کردند تا شورشی علیه آنها رخ ندهد. آشوری ها واقعا بی رحم بودند. در یک عکس آنها هر می از سر مردم دارند، فقط سرشان. نکته این است که اگر از آنها نافرمانی کنید چه اتفاقی می افتد؟ سر شما به توده اضافه می شود. حالا آیا این یک استدلال بسیار قانع کننده است؟ آیا این در کلاس فلسفه کار می کند؟ بله، این کار را می کرد. آیا این بسیار قانع کننده است؟ انبوهی از سر، سرت آنجا خواهد بود؟ این یکی از بهترین استدلال های تاریخ است. شما می گوئید: «بله قربان». بنابراین آشور بی رحم است.

یربعام اول و آغاز پادشاهی شمالی

حالا، یربعام، من فقط می خواهم در مورد این مرد صحبت کنم، او پادشاه شمال اسرائیل است. کاری که او انجام می دهد این است که یربعام مشکل دارد. او ده قبیله را در شمال دارد، قبیله یهودا در

جنوب. اما یهودا پایتخت چیست؟ اورشلیم. مردم قرار است سه بار در سال کجا بروند و تمام ده ها و هدایای خود را بیاورند؟ آنها قرار است به اورشلیم بروند. این بدان معناست که این همه پول از شمال به کجا می رود؟ قرار است به جنوب برود و بنابراین یربعام می گوید: "این مردم قربانی های خود را به آنجا می برند، این همه ثروت به آنجا می رود. آنها سه بار در سال به آنجا می روند. این افراد علیه من شورش خواهند کرد زیرا باید به رفتن به اورشلیم ادامه دهند." بنابراین او می گوید، "می دانید که ما نباید این کار را انجام دهیم." حالا بگذارید فقط روایت را در اینجا انجام دهم. اول پادشاهان فصل 12 آیه 27 این است: «اگر این قوم برای قربانی کردن در معبد خداوند در اورشلیم بالا بروند، باز هم بیعت خود را به خداوند خود، رحبعام، پادشاه یهودا خواهند داد. آنگاه مرا خواهند کشت و نزد رحبعام پادشاه باز خواهند گشت.» بنابراین کاری که او انجام می دهد این است که او می خواهد این گوساله های طلایی را بسازد و آنها را در دان و بیت ئیل در شمال قرار دهد تا مردم به زیارت بروند و قربانی های خود را به شمال بیاورند، به این ترتیب او هیچ درآمدی را از دست نخواهد داد، و هیچ وفاداری را از آن مردم از دست نخواهد داد. آیا قبلا گوساله طلایی را دیده ایم؟ هارون در کوه سینا، به یاد دارید؟ "اینها خدایانی هستند که شما را از مصر بیرون آوردند." او این را احیا می کند و دوباره یک گوساله طلایی در بتل برپا می کند. او یکی دیگر را در دن راه اندازی می کند. او می گوید: "اینها خدایانی هستند که شما را از مصر بیرون آوردند." بنابراین آنها یهوه را با این گوساله های طلایی شناسایی می کنند. بنابراین گوساله های طلایی در دان و بیت ئیل وجود خواهد داشت. لقب او این است که "یربعام کسی است که به اسرائیل گناه را آموخت." این لقب مطرح می شود، همه پادشاهان اسرائیل در شمال این گناه را مرتکب خواهند شد که یربعام پسر نبط، "به اسرائیل گناه کردن را آموخت." بنابراین یربعام اولین نفر است و چون گوساله های طلایی را برپا کرده است، همه آنها کار گوساله طلایی را انجام می دهند. من باید این را بگویم در حالی که من در مورد این فکر می کنم بیش از حد. دان، یکی در دان در شمال، آنها یک گوساله طلایی در دان قرار دادند. آیا می دانید که آنها دن را حفاری کرده اند و حدس بزنید چه چیزی پیدا کرده اند؟ نه، نه، کسی گفت که گوساله طلایی را پیدا کرده است. چرا هرگز گوساله طلایی را پیدا نمی کنید؟ زیرا اگر کسی به عنوان یک مهاجم وارد شود و یک گوساله طلایی ببیند، چه کاری انجام می دهد؟ آنها می خواهند گوساله طلایی را پاره کنند، آنها می خواهند آن را ذوب کنند، آنها می خواهند آن را به شقیقه هایشان برگردانند. بنابراین شما هرگز چیزی شبیه گوساله طلایی نخواهید دید. اما آیا سکویی را می بینید که در آن پرستش می کردند؟ آنها جایگاه والایی را در دان پیدا کرده اند. به عبارت دیگر، جایی که او این چیز را تنظیم کرده بود. به عبارت دیگر، آنها زمین را در آنجا هموار می کردند، آنها این را پیدا کردند. بنابراین آنها در واقع این مکان مرتفع یربعام را پیدا کرده اند. این واقعا از نظر باستان شناسی در دن در پای کوه حرمون بسیار جالب است.

مرد خدا از یهودا با یربعام روبرو می شود

حالا چه اتفاقی می افتد؟ یربعام دو گوساله طلایی را برپا می کند، مردم شمال گوساله های طلایی را می پرستند. پادشاه آن را می سازد. چه کسی می خواهد پادشاه را تحت کنترل نگه دارد؟ پیامبر. بنابراین در فصل 13 از اول پادشاهان، مردی از خدا از یهودا بیرون می آید. این مرد را به خاطر دارید؟ مرد خدا از یهودا بیرون می آید و چه می کند؟ او در مورد مذابحی که یربعام به تازگی برپا کرده بود، پیشگویی می کند. «پس به کلام خداوند، مردی از خدا از یهودا به بیت ئیل آمد، در حالی که یربعام در کنار مذبح ایستاده بود و قربانی می کرد و به کلام خداوند بر مذبح فریاد زد. ای محراب، محراب، این چیزی است که خداوند می گوید.» به هر حال، این عبارت: «این چیزی است که خداوند می گوید.» آیا این چیزی است که یک پیامبر می گوید؟ پیامبری از طرف خدا سخن می گوید: «خداوند چنین می گوید.» «این چیزی است که خداوند می گوید،» و پیامبر آنچه را که خدا می گوید به شما می دهد. «پسری به نام یوشیا از خاندان داوود متولد خواهد شد و کاهنان مکان های بلند را که اکنون در اینجا هدایایی می کنند، بر شما قربانی خواهد کرد. ای محراب، استخوان های انسان بر تو خواهد سوزانده شود.» استخوان های انسان و نام مردی که او را «یوشیا» صدا می کنند. یوشیا چه زمانی زندگی می کرد؟ 300 سال بعد. در اینجا پیشگویی یوشیا 300 سال قبل از زندگی وجود دارد که دقیقاً می گوید چه کاری انجام خواهد داد، که استخوان های انسان را در این محرابی که یربعام برپا کرده بود می سوزاند. به هر حال، 300 سال بعد حدس بزنید او چه می کند؟ یوشیا به دنیا می آید و یوشیا دقیقاً این کار را انجام می دهد. بنابراین این واقعا یک پیشگویی جالب و محقق شده است.

حالا چیزی که شما می گوئید این است که در اول پادشاهان 13، 300 سال قبل از اینکه آن مرد زندگی کند، نام او را پیش بینی می کند و می گوید که چه کاری انجام خواهد داد. آیا این معجزه ای است که به آینده بگوئیم و این مقدار 300 سال در آینده؟ بله. سوال: آیا منتقدان به جز معجزات در کتاب مقدس هستند؟ نه، شما نمی توانید، بنابراین باید از شر آن خلاص شوید و در اینجا نحوه خلاص شدن از شر بسیاری از معجزات نبوی که آینده را پیش بینی می کنند، آمده است. در اینجا نحوه خلاص شدن از شر آنها آمده است: آنها از این چیزی استفاده می کنند به نام *پیشگویی پس از رویداد*. این به معنای «پیشگویی پس از رویداد» است. پس این بدان معناست که پیشگویی، وقتی می گوید یوشیا 300 سال بعد این کار را انجام خواهد داد، آن پیشگویی در واقع پس از زمان یوشیا ساخته شده و دوباره در متن نوشته شده است. می بینید چه می گوئیم؟ بنابراین پیشگویی در واقع پس از زمان یوشیا می آید. وقتی یوشیا این کار را انجام می دهد، آن را دوباره در متن قرار می دهند - پیشگویی پس از رویداد. اینگونه است که منتقدان از شر بسیاری از پیشگویی های کتاب مقدس خلاص می شوند. آنها پس از واقعه پیشگویی می کنند. حالا، آیا کتاب مقدس این را می گوید؟ آیا شواهدی برای این موضوع وجود دارد؟ پاسخ این است: نه. بنابراین این

فقط راه آنها برای خلاص شدن از شر آن پیش بینی های معجزه آسا است.

بلند مدت متصل به یک پیشگویی کوتاه مدت

حال، کار دیگری که پیامبر انجام می دهد، یک پیامبر یک پیشگویی طولانی مدت انجام می دهد. یوشیا قرار است 300 سال بعد بیاید. آیا هیچ یک از این افراد زنده خواهند بود تا او را بررسی کنند تا ببینند آیا او حقیقت را می گوید یا نه؟ نه، همه آنها خواهند مرد. پس یک پیامبر چه می کند؟ یک پیامبر یک پیشگویی کوتاه مدت برای تأیید پیشگویی بلند مدت ارائه می دهد. بنابراین در این مورد، مرد خدا که از یهودا خارج شد، آیا به یاد دارید که او مردی بود که قرار بود به یهودا برگردد و این کار را نکرد و یک شیر او را کشت. بنابراین این پیامبر این را می گوید: "یوشیا می خواهد استخوان های انسان را در این محراب تقدیم کند." اما این تا 300 صد سال دیگر نخواهد بود. "بنابراین من به شما ثابت می کنم که این درست است. اگر آنچه من می گویم درست باشد، این محراب همین الان به دو قسمت تقسیم خواهد شد." چه اتفاقی می افتد؟ محراب به دو قسمت تقسیم می شود. با انجام این کار، مردم می دانند چه؟ اگر محراب به قول این مرد به دو قسمت تقسیم شود، اگر این درست باشد، آیا آنها می دانند که این پیشگویی 300 ساله دیگر نیز درست خواهد بود؟ بنابراین یک پیشگویی کوتاه مدت همراه با پیشگویی بلند مدت. آنها به نوعی این کار را انجام دادند و این مورد در اینجا در اول پادشاهان 13 است. بنابراین یک پیشگویی کوتاه برد که برد طولانی را تأیید می کند. سپس یکی دیگر است، پسر یربعام بیمار است، بنابراین همسرش می رود تا با پیامبر صحبت کند. پیامبر نابینا بود و گفت: «اما من می دانستم که تو همسر او هستی و وقتی وارد خانه خود می شوی، وقتی از آستانه خانه خود عبور می کنی، پسر می میرد». حدس بزنید چه اتفاقی افتاده است؟ او به خانه برمی گردد، از آستانه خانه اش عبور می کند و پسرش می میرد. بنابراین دوباره پیامبر صحبت می کند تا شما به تحقق پیشگویی برسید. پیامبر پیشگویی می کند و بعداً در فصل محقق می شود یا 300 سال بعد محقق می شود. بنابراین این ارتباط، ما آن را چندین بار در اینجا با این پیامبران می بینیم. پیامبران پادشاهان را سرزنش می کنند. پیامبران قدرت پادشاه را کنترل می کردند و پیامبر گفت: "خداوند و پادشاه چنین می گوید که شما اشتباه کرده اید، توبه کنید." پادشاه معمولاً پیامبر را کتک می زد. معمولاً این چیزی است که اتفاق می افتد.

اخاب پادشاه و ایزابل اسرائیل

اکنون اخاب یکی از آدم های بد بزرگ عهد عتیق تا آنجا که پادشاهان هستند، است. اما پدرش عمری نام داشت و عمری در واقع در خارج از کتاب مقدس مشهورتر از اخاب است. می دانید وقتی در مورد الکساندر بزرگ صحبت کردیم، آیا فیلیپ مقدونی واقعا مهم است؟ بله، الکساندر یک رهبر بزرگ است اما پدرش فیلیپ او را تنظیم کرد. این نوع از راه شیطانی، این چیزی است که در اینجا اتفاق می

افتد. اخاب آدم بدی بزرگ است اما پدرش عمری پایتخت را جابجا می کند. حالا اگر شما اسرائیل هستید، پایتخت اسرائیل جایی بود که ویلیام اینجا است و سپس جایی که زک است، بیشتر جایی است که سامره است. حالا چرا پایتخت را از جایی که ویلیام است به جایی که زک است منتقل می کنید؟ جاده اصلی کجاست؟ اگر شما بچه ها دریای مدیترانه هستید، آیا یک مسیر اصلی 95 در اینجا به نام بزرگراه ساحلی وجود دارد؟ بنابراین اگر سرمایه را به اینجا منتقل کنید، اکنون می توانید چه چیزی را کنترل کنید؟ بزرگراه اصلی، بزرگراه ساحلی، که از کنار ساحل توسط فلسطینی ها می گذرد. اگر اینجا هستید می توانید آن را کنترل کنید. اگر به کوهستانی برگردید که ویلیام در آن است، نمی توانید آن مسیر را کنترل کنید. بنابراین، آیا این یک حرکت درخشان از سوی عمری برای انتقال پایتخت با چشم انداز به دشت ساحلی بود؟ این یک حرکت درخشان است. بنابراین آنها آن را به سامره منتقل می کنند و اکنون سامره پایتخت اسرائیل در شمال خواهد بود. این یک حرکت درخشان از سوی عمری بود. سنگ میشا و سنگ موابی دو سنگ باستانی هستند که باستان شناسان آنها را حفر کرده اند و نام "عمری" را روی آنها دارند. بنابراین او در واقع روی سنگ حک شده بود، نام او "عمری" به حدود 830 سال قبل از میلاد برمی گردد. بنابراین ما برخی از این اطلاعات را از نظر باستان شناسی تأیید می کنیم. به هر حال، هیچ با این بحث نمی کند. شما نمی توانید با آن بحث کنید، این مانند سنگ تراشیده شده است، پس آنها آن را دارند؟ برای این پسر Tiglath-Pilezer جالب است و من اهمیتی نمی دهم که اسمش را می دانید، به اختصار او را Tiggy صدا کنید. اما به هر حال، تیگلث پیلز در تواریخ خود در آشور، حدود صد سال بعد از اسرائیل به عنوان "خاندان عمری" یاد می کند. بنابراین حتی صد سال بعد، اسرائیل توسط آشور به عنوان خاندان عمری شناخته شد. عمری مرد بزرگی بود، اخاب پسرش بود. بنابراین عمری در سطح بین المللی شناخته شده است، حدس می زنم این چیزی است که من می خواهم بگویم. اخاب در کتاب مقدس اهمیت بیشتری خواهد داشت. اکنون، پسر عمری، اخاب، با این زن فوق العاده به نام ایزابل ازدواج می کند. حتی اگر امروز نام او را ایزابل بگویید، اگر زنی را "ایزابل" صدا کنید، آیا این تحقیرآمیز است؟ اگر تا به حال با همسر ایزابل تماس بگیرم، بدترین خواهد بود. سیاستمداران دیگری نیز هستند که شنیده ام به آنها می گویند اما ما از آنجا خارج خواهیم شد. اخاب با ایزابل ازدواج می کند. ایزابل اهل لبنان بود. او اهل فنیقیه بود، او اهل شمال اسرائیل، لبنان، درست شمال بود. بنابراین، فقط به این دلیل که او اهل آنجا بود، چه نوع خدایی را می پرستید؟ او یک بعل پرست بود. لبنان، جایی که بعل اهل آن بود، لبنان، منطقه فنیقیه. پس کاری که ایزابل انجام می دهد این است که ایزابل پرستش بعل را به اسرائیل می آورد.

پرستش بعل

حالا بعل، چیزهایی وجود دارد که احتمالاً باید در مورد بعل بدانید. اما من این امتیاز تاسف بار

را داشتم که اوگاریتیک را بخوانم و مجبور شدم همه این افسانه های بعل را بخوانم. کتاب مقدس چیز زیادی درباره بعل به ما نمی گوید، این حقیقت است. اما آنها جایی در اوگاریت با حدود 12000 لوح در شمال پیدا کردند، در واقع درست در شمال خانه اش در سوریه در اوگاریت و آنها 12000 لوح پیدا کردند که این داستان ها را دارند، این افسانه های بعل. بنابراین در اینجا اسطوره بعل اساسا است، بعل یک خدای طوفان بود و بعل به عنوان "سوار ابرها" در نظر گرفته می شد. به هر حال، جالب است، کتاب مقدس در مزامیر 68 می گوید، بعل سوار ابرها نیست. مزامیر 68 می گوید که یهوه سوار ابرها است. بنابراین ظاهرا حتی در مزامیر نیز بین دو فرهنگ رفت و برگشت وجود دارد. پس بعل سوار ابرها است، سپس بعل بر زمین، مادر زمین باران می بارد. وقتی بعل روی زمین می بارد، او واقعا مادر زمین را بارور می کند. آیا تصاویر را دریافت می کنید؟ بله، این همان تصویر است. ناخالص است. حالا، سوال، وقتی به پرستش بعل رفتید، چه اتفاقی افتاد؟ وقتی به پرستش بعل می رفتید، آنها کاهن را در آنجا داشتند و شما به عنوان یک مرد به آنجا می رفتید و اگر او باردار می شد و بچه دار می شد، به این معنی بود که اگر او بارور بود، به این معنی بود که زمین شما حاصلخیز خواهد بود. آیا می بینی که چه بخشی از پرستش آنها بود؟ بخشی از پرستش آنها این بود که به این های معبد بروند و آنها را باردار کنند زیرا این بدان معناست که زمین شما حاصلخیز خواهد بود. اگر حاصلخیز بود، زمین شما حاصلخیز بود. حالا راستی، آیا این واقعا فاسد است؟ این واقعا به شدت فاسد است. این بخشی از پرستش آنها بود و خدا از آن متنفر بود. واقعا شرورانه بود و ایزابل این نوع پرستش را ترویج می کند و ما اکنون چیزهای زیادی در مورد آن می دانیم. صادقانه بگویم، ما چیزهای زیادی در مورد آن می دانیم.

ایلیا و اخاب

حالا، اخاب پادشاه واقعا مردی شرور است، او شرورترین پادشاه شمال خواهد بود. چه اتفاقی خواهد افتاد، آیا پیامبری وجود خواهد داشت که باید در برابر او بایستد؟ او یک پادشاه شریر است، پیامبر کیست؟ نام گای الیجا است. اینجاست که ایلیا علیه اخاب می رود و به همین دلیل است که ایلیا بسیار مشهور است زیرا او شریرترین پادشاه است. ایلیا داوری خدا را بر اخاب اعلام می کند. جالب است که پیامبران، پیامبران خوب سرزنش می شوند، کشته می شوند و مورد ضرب و شتم قرار می گیرند. پیامبران دروغین، آیا اسرائیل پیامبران دروغین را دوست داشت؟ پیام پیامبر حقیقی چه بود؟ پیام اصلی این بود که چه؟ توبه. پیام پیامبران دروغین چه بود؟ صلح، شالوم، صلح. پیام پیامبر دروغین تا حد زیادی پیام صلح بود. همه پیامبران دروغین را دوست داشتند زیرا آنها همیشه صلح را اعلام می کردند، صلح در حالی که صلح وجود نداشت. پیامبر واقعی می گوید: «توبه کنید» و آنها از آنها متنفر بودند. پس خیلی جالب است. راستی آیا ما امروز پیامبران راست و دروغین داریم؟ جالب است.

الیاس و پیامبران بعل در کوه کرم (1 کیلوگرم 18)

بنابر این هیچ تمایلی از طرف او برای توبه یا مواجهه با داوری وجود ندارد و بنابراین او ایلیا را صدا می زند و ما در اول پادشاهان فصل 18 تمام می شویم، اخاب ایلیا را در دسر آور اسرائیل می نامد. در دسر ساز واقعی اسرائیل کیست؟ اخاب آزار دهنده اسرائیل است، اما توجه کنید که چگونه شرارت خود را به شخص دیگری فرافکنی می کند؟ اخاب کسی است که اسرائیل را آزار می دهد، اما با این حال آن را فرافکنی می کند و ایلیا را کسی می نامد که اسرائیل را آزار می دهد. حالا چه اتفاقی می افتد؟ اول پادشاهان 18، داستان واقعا جالبی در اینجا وجود دارد، ما ایلیا و پیامبران بعل را داریم. آنها می خواهند آن را از بین ببرند. 450 پیامبر دروغین وجود خواهد داشت. چند پیامبر خوب دارید؟ یک، 450 در مقابل یک، شما همیشه با اکثریت پیش می روید، درست است؟ شما باید رای دهید. 450 به یک، ایلیا در برابر پیامبران بعل، اینجا چه اتفاقی خواهد افتاد؟ این نقشه ای از آن است. رطوبت در اسرائیل از کجا می آید؟ همیشه از یک مکان می آید. از دریای مدیترانه می آید. رطوبت در دریای مدیترانه می وزد و کجا باران می بارد؟ وقتی به کوه ها برخورد می کند، آب بالا می رود و وقتی به کوه ها برخورد می کند، همین جا باران می بارد، زیرا آب، ابرها بالا می روند و وقتی ابرها بالا می روند، همه چیز خنک می شود و باران می بارد. بنابراین از دریای مدیترانه خارج می شود، به کوه ها برخورد می کند و در قسمت جلوی این کوه باران می بارد. اما کوه کارمل کجاست، ایلیا کجا قرار است باشد؟ آیا این کوه را اینجا می بینید؟ این کوه کارمل نامیده می شود، بینی بز کوهی را اینجا می بینید؟ این یک شهر بندری به نام حيفا امروز است، اما این کوه کرمل است. وقتی آب ها از اقیانوس خارج می شوند، اولین کوهی که برخورد می کند کدام است؟ کرمل. آیا کارمل سرسبز و سبز خواهد بود زیرا باران می بارد؟ بله، درست در کنار اقیانوس است، بنابراین اینجا جایی است که باران می آید، اینجا جایی است که بیشترین باران را می بارد. ایلیا می خواهد همین جا با پیامبران بعل مذاکره کند. اگر زمانی به اسرائیل رسیدید، مطمئن شوید که به آنجا بروید و آن را ببینید. آنها مجسمه ای از ایلیا دارند، این واقعا جالب است. به هر حال، درست اینجاست. حالا، ایلیا می گوید: "بیایید آن را دوک بزنیم." پیامبران بعل از کوه کرمل بالا می روند، جایی که معمولا طوفان ها در آن می آیند. ایلیا در فصل 18، آیه 21 مردم را به تصمیم فرا می خواند. در آنجا یک جمله زیبا وجود دارد: "ایلیا به حضور مردم رفت و گفت، تا کی بین دو عقیده مردد خواهید بود؟ اگر خداوند خداست، از او پیروی کنید. اما اگر بعل خدا است، از او پیروی کنید." بنابراین او می گوید بین دو عقیده متزلزل نشوید، اگر یهوه خدا است، از او پیروی کنید، اگر بعل خدا است، از او پیروی کنید. سپس ایلیا به آنها گفت: "من تنها پیامبری هستم که از پیامبران خداوند باقی مانده است و بعل 450 پیامبر دارد." بنابراین آنها به آنجا می روند، حالا مشکل این است که ایلیا می گوید ما می خواهیم خدایان را بخواهیم که یک صاعقه به این محراب ها شلیک کنند. حالا، به هر حال، آیا بعل در پرتاب صاعقه تخصص داشت؟ بعل یک خدای صاعقه گیر بود. او کسی بود که باران آورد و او کسی

بود که رعد و برق را آورد. بنابراین بعل در باران تخصص داشت. پس ایللیا می گوید، من می خواهم با بعل در زمین چه کسی بجنگم؟ ما می خواهیم در زمین بعل با بعل بجنگیم. حال، یهوه با مشکل مواجه است. مشکل یهوه این است که یهوه در چه تخصصی تخصص دارد؟ بعل در صاعقه زدن و بارندگی تخصص دارد. یهوه در هیچ کاری تخصص ندارد، اینطور نیست؟ پس بعل این تخصص را دارد، یهوه به نوعی همه کارها را انجام می دهد. بنابراین آنها بیرون می روند. حالا آنها این محراب را بالا می برند و شروع به فریاد زدن به خدایان خود می کنند. من می خواهم این سوال را بپرسم: آیا طعنه هرگز مناسب است؟ حالا اگر در این کلاس شرکت کرده اید، از شما می پرسم، آیا طعنه هرگز مناسب است؟ بله. من به طور منظم از آن در کلاس استفاده می کنم و از کجا آن را تهیه کردم؟ خب، اینجا در کتاب مقدس است، اینجا ایللیا است که ظهر با پیامبران بعل صحبت می کند. این فصل ۱۸، آیه ۲۷ است: «در ظهر ایللیا شروع به مسخره کردن آنها کرد. بلندتر فریاد بزنید! او گفت. مطمئنا او یک خدا است!»

"مطمئنا او یک خدا است"، آیا ایللیا این را باور داشت؟ نه، آیا او آنها را مسخره می کند؟ او آنها را مسخره می کند. «مطمئنا او یک خدا است! بلندتر فریاد بزنید، شاید او صدای شما را نمی شنود. شاید او در فکر عمیق است، یا مشغول است، یا در سفر است یا شاید در گلدان است. شاید او خواب است و باید بیدار شود. بنابراین بلندتر فریاد بزنید تا بتواند صدای شما را بشنود، در صورتی که خوابیده است، باید خدای خود را بیدار کنید.» پس بلندتر فریاد زدند و خود را با شمشیر و نیزه بریدند، طبق رسم تا زمانی که خون جاری شد.» چرا آنها خود را بریدند؟ اعتقاد بر این است که اگر خود را ببرید، توجه خدا را به خود جلب می کند. نوعی از این ایده ریختن خون، اگر خون را جاری کنید، شاید آب از آسمان جاری شود یا چیزی شبیه به آن. بنابراین آنها خود را بریدند. هیچ چیز وجود ندارد، هیچ اتفاقی نمی افتد. ایللیا چه می کند؟ ایللیا می گوید: «اینجا یک مذبح قدیمی برای خداوند وجود دارد. بیا بیدار دوازده سنگ برای دوازده قبیله اسرائیل برپا کنیم. بیا بیدار دوازده سنگ را تنظیم کنیم و کمی آب روی آن بریزیم. اگر یهوه می خواهد چند صاعقه به آن شلیک کند، چرا آن را با آب آغشته نکنیم تا مطمئن شویم که چوب واقعا می سوزد. آنها روی آن آب می ریختند و ناگهان به یاد می آورید که این دست کوچک می آید، یک دست ابری کوچک، و ناگهان چه؟ خدا این نوع کار هواپیماهای بدون سرنشین را با رعد و برق هدایت شده با لیزر انجام می دهد که درست روی محراب شلیک می شود و به آن ضربه می زند. سیگار می کشد و مردم وحشت زده می شوند و شروع به جیغ زدن می کنند. سپس ایللیا به دنبال 450 پیامبر می رود و آنها کشته می شوند.

اما به نوعی جالب نیز هست. مردم با برخورد صاعقه می ترسند. آیا تا به حال به برخورد صاعقه نزدیک شده اید؟ آیا این نور روز را از شما می ترساند؟ حالا می توانید تا جایی که ممکن است خودتان را آموزش دهید، من نمی ترسم. اما وقتی نزدیک می شود و نزدیک می شود، من واقعی نبودم، واقعا نزدیک بودم، اما خیلی نزدیک بوده ام و به شما می گویم که نور روز را از شما می ترساند، زیرا

وقتی چیزی برخورد می کند، کاملاً از کنترل خارج می شوید. به هر حال، آیا برخی از افراد مورد اصابت صاعقه قرار گرفته اند و زنده مانده اند؟ بله، وقتی قدرت چیزها را می بینید واقعاً جالب است و من همیشه به این فکر می کردم که برخورد صاعقه و زنده ماندن چگونه خواهد بود. اما من هرگز واقعاً نمی خواستم تست را تنظیم کنم زیرا به کفش های کتانی خود اعتماد ندارم. احتمالاً آنها را می سوزاند یا چیزی. اما من فقط فکر کردم که واقعاً جالب خواهد بود. کسی که در روز پیروز شود، یکی در برابر 450 پیامبر بعث، ایلیا روز را می برد. این بزرگترین روز زندگی اوست. او پیامبران بعث را که 450 نفر از آنها بودند، شکست می دهد. او با ایزابل، اخاب و 450 روبرو می شود و برنده می شود. این بزرگترین روز زندگی اوست، او قهرمان است، او کسی است که برنده می شود.

ایلیا از ایزابل فرار می کند

مشکل چیست؟ ایزابل در فصل بعدی و این در واقع به نوعی باورنکردنی است. «و اخاب همه کارهایی را که ایلیا انجام داده بود و اینکه چگونه همه پیامبران را با شمشیر کشت، به ایزابل گفت. پس ایزابل قاصدی نزد ایلیا فرستاد تا بگوید: «باشد که خدایان با من به شدت رفتار کنند، اگر فردا تا این زمان زندگی تو را مانند یکی از آنها نسازم.» ایلیا ترسیده بود و برای نجات جان خود فرار کرد.» کجا دوید؟ او بالا است و شما می بینید که کوه کرمل کجاست، او نه تنها از سرزمین اسرائیل می دوید، بلکه از یهودا می گذشت و چیزی که می دانیم این است که او در بئر شمع است. بئر شمع کجاست؟ بئر شمع در انتهای یهودا است. بئر شمع مانند کی وست است؟ از پایین به سمت جنوب است. بنابراین او به سمت بئر شمع دوید و به آنجا رسید و ترسید. سپس به زیر درخت جارو رسید، نشست و دعا کرد. او گفت: "من به اندازه کافی داشته ام، خداوندا، جانم را بگیر. من به اندازه کافی خسته شده ام، جانم را بگیر." به هر حال، آیا تا به حال دیده ایم که پیامبر دیگری چیزی مشابه را بخواهد؟ فکر می کنم تجربه او مانند موسی بود. ایلیا، "خداوندا جانم را بگیر." آیا این امکان وجود دارد که یک مسیحی یا یکی از بزرگترین پیامبرانی که تا به حال زندگی کرده است، یعنی ایلیا، برای مرگ دعا کند؟ و او می گوید، "جانم را بگیر." فرشته می آید و به او غذا می دهد. سپس فرشته می آید و مقداری غذای دیگر به او می دهد. ایلیا غذا را می خورد و کاری که ایلیا انجام می دهد این است که از بئر شمع که در جنوب یهودا است فرار می کند، او تمام راه را تا کوه سینا می دود. به هر حال، چه کسی در کوه سینا است؟ خدا آنجا است و "کلام خداوند به او رسید،" ایلیا اینجا چه می کنی؟ "این خدا است که می گوید، خوب من در کوه سینا هستم، شما اینجا چه کار می کنید. صدها مایل جنوب است. من در مورد مسافت پیموده شده دقیق مطمئن نیستم. من فکر می کنم فقط حدود 75 مایل است. اما 75 مایل راه درازی برای پیمودن با پای پیاده است. او پاسخ داد، من برای خداوند خدای متعال بسیار غیرت داشتم. بنی اسرائیل عهد تو را رد کرده اند، مذبح های شما را شکسته اند و پیامبران شما را کشتند، و من تنها کسی هستم که باقی مانده ام و

اکنون آنها میخواهند مرا نیز بکشند.» بنابراین، ایلیا اساسا صاف است. آیا ایلیا واقعا افسرده است؟ چیزی که من می خواهم به شما پیشنهاد کنم این است که در اینجا ایلیا یکی از بزرگترین پیروزی های زندگی خود را با شکست دادن 450 پیامبر بعل به دست آورده است. چند روز بعد، او تمام راه را فرار می کند و به خاطر این زن کاملا افسرده است، او تا حد مرگ می ترسد که جانش را از دست بدهد. آیا فرار و نشیب ها هرگز با هم جمع می شوند؟ فرد یک روز بالا می رود و همه چیز عالی و شگفت انگیز است و روز بعد در زباله دان ها قرار می گیرد. آیا تا به حال شبانی را در روز دوشنبه دیده اید؟ آیا تا به حال دیده اید که شبانی در روز یکشنبه قلبش را موعظه کند، روز دوشنبه او غمگین و افسرده است. به هر حال، آیا بسیاری از کشیش ها دوشنبه مرخصی می گیرند؟ آیا می دانید چرا آنها این کار را می کنند؟ هجوم آدرنالین در روز یکشنبه، دوشنبه روز سقوط است. من می خواهم این را "تنهایی وجودی" بنامم. ایلیا می گوید: "من تنها کسی هستم که باقی مانده ام و اکنون آنها به دنبال گرفتن جان من هستند." یکی از بدترین احساسات زندگی که تا به حال احساس کرده ام این است که احساس می کنید کاملا تنها هستید. پسرم به تازگی از افغانستان برگشته است. او به مدت چهار سال در تفنگداران دریایی بود و در عراق اعزام شد که خیلی بد نبود. وقتی او به افغانستان رسید، افغانستان بی رحم بود. او به اینجا برمی گردد، آیا می تواند با بچه هایی که با آنها به دبیرستان رفته ارتباط برقرار کند؟ اکنون او 22-23 ساله است، به دوستان دبیرستانی خود برمی گردد، آیا اکنون می تواند با دوستان دبیرستانی خود پاتوق کند؟ آیا آنها بسیار متفاوت از او هستند؟ بله، او به جایی می رود و یکی از دخترانش که در کلاس دبیرستان او بود می آید و می گوید: "چند نفر را کشتی؟" او می گوید، آیا او سرخی دارد؟ او هیچ سرخی ندارد، مطلقا هیچ سرخی ندارد. او کاملا "شما حتی نمی دانید که پرسیدن آن سوال به چه معناست." آیا او می تواند با همسالان خود صحبت کند؟ و پاسخ این است که نه. او مدتی را با همسالانش صحبت کرده است. بنابراین ناگهان او شروع به احساس چه چیزی می کند؟ کاملا و کاملا تنها. شما نمی توانید با کسی صحبت کنید. هیچ نمی فهمد چه خبر است. بنابراین تنها چیزی که می گویم این است که مراقب باشید، ممکن است زمان های واقعی پایین بیاید. کاملا تنها بودن، به شما می گویم که واقعا افسرده کننده است. ایلیا این را تجربه کرد و این کار را انجام داد.

مأموریت نهایی سه گانه ایلیا

حالا کاری که خدا انجام می دهد این است که خدا می آید و می گوید، "بسیار خوب، ایلیا، تو باید سه چیز را تمام کنی. سه کار برای شما وجود دارد، ایلیا، هنوز باید انجام دهید. شما تنها نیستید، 7000 نفر از پیامبران من هستند که در برابر بعل زانو نزده اند. شما باید دم خود را به آنجا برگردانید و به آن بچه ها کمک کنید." بنابراین او به او می گوید که شما باید سه کار انجام دهید: شما باید حزائیل را مسح کنید، کسی که قرار است پادشاه سوریه باشد. پادشاه سوریه را مسح کنید. ثانیاً، شما باید یهو را مسح

کنید. حالا یهو کیست؟ یهو پادشاه خواهد شد. او می خواهد اخاب و فرزندانش را از بین ببرد. یهو پادشاهی خواهد بود که نوادگان اخاب را از بین می برد. و در آخر، شما باید پیامبر بعدی را مسح کنید. پیامبر بعدی الیشع خواهد بود. پس ایلیا می خواهد الیشع را مسح کند. تقریباً مانند یک باتوم پیشگویی است که قرار است از یک پیامبر به پیامبر دیگر منتقل شود. آیا قبلاً چنین چیزی را دیده ایم؟ موسی باتوم را به چه کسی می دهد؟ جاشوا. چیزی که در اینجا دارید این است که ایلیا آن را به الیشع منتقل می کند. الیشع یک شاگرد است و ایلیا آن را منتقل می کند. بنابراین خدا می گوید شما باید بروید و این افراد را مسح کنید و بنابراین ایلیا مجبور شد عقب نشینی کند.

تاکستان نابوت

حالا، تاکستان نابوت، و من می خواهم به سرعت به این ضربه بزنم. این در اول پادشاهان فصل 21 است. این یک داستان قدرتمند است. اخاب بیرون می رود و به کاخ خود نگاه می کند و چه کسی یک تاکستان زیبا درست در کنار کاخ او دارد؟ مردی به نام نابوت. اخاب به سمت این مرد نابوت می رود و می گوید: "هی، نابوت، من تاکستان تو را می خواهم. من برای تاکستان خود به شما پول خوبی خواهم داد. فقط آن را به پادشاه بفروشید. من تاکستان شما را می خواهم، آن را به پادشاه بفروشم." نابوت چه می گوید؟ "من نمی توانم آن را به شما بفروشم، این میراث پدر و مادرم از خانواده ما است. بنابراین نمی توانم آن را به شما بفروشم." پادشاه قرار است چه کار کند؟ خوب، در این مورد پادشاه او را نکشت. در اینجا می گوید: اخاب عبوس و خشمگین به خانه رفت زیرا نابوت یزرعیلی گفته بود: «آن را به تو نمی فروشم». او در حالی که عبوس بود روی تختش دراز کشید و از خوردن امتناع کرد. همسرش ایزابل وارد شد و گفت: «چرا عبوس هستی، چرا غذا نمی خوری؟» ایزابل می آید و می گوید: "چرا اینقدر ناامید شده ای؟ آه اب، تو پادشاه هستی، چطور در رختخواب عبوس هستی؟" او می گوید: «نگران نباش اخاب، من از آن مراقبت خواهم کرد. برای کریسمس آه اب چه می خواهید؟ تاکستان او را می خواهید؟ من آن را به شما می دهم. من آن را برای شما می گیرم. من از آن مراقبت خواهم کرد. حالا وقتی ایزابل این را می گوید، آیا این خبر بدی خواهد بود؟ ایزابل این را می گوید و من می خواهم مفهومی را معرفی کنم که آن را "شر مذهبی" می نامم. آیا ایزابل می توانست به افراش دستور دهد که بیرون بروند و او را بکشند؟ او فقط می توانست به افراش دستور دهد که بیرون بروند و او را بکشند. آیا این کاری است که او انجام می دهد؟ نه، او این کار را نمی کند. در اینجا نحوه کشتن ایزابل این مرد نابوت است. «او می گوید، روز روزه را اعلام کنید و نابوت را در مکانی برجسته بنشانید.» بنابراین این یک روز روزه است، این یک مراسم مذهبی است. نابوت در جایگاه برجسته ای در میان مردم قرار می گیرد. «اما دو رذل روبروی او بنشینید،» به دو رذل توجه کنید. او برای محکوم کردن یک شخص به دو شاهد نیاز دارد. «و از آنها بخواهید شهادت دهند که هم خدا و هم پادشاه را نفرین کرده است. و سپس او

را بیرون بیاورید و سنگسار کنید.» نابوت کشته شد. آیا او با استفاده از قانون کفرگویی کشته شد؟ او از قانون کفرگویی برای کشتن او استفاده کرد. این قانون یهوه بود، او از شریعت یهوه برای کشتن این مرد استفاده کرد. آیا این شرور است؟ آیا شرور مضاعف است؟ این به نوعی مثل تقلب در کلاس کتاب مقدس است، می دانید چه می گویم؟ منظورم این است که شما در کلاس تقلب می کنید، در کلاس کتاب مقدس تقلب می کنید، آیا واقعا بد است؟ چیزی که من می گویم این است که او از دین برای نابودی نابوت استفاده می کند. او از دین استفاده می کند و به جای کشتن آن مرد، بنابراین این چیزی است که من می خواهم آن را "شر مذهبی" بنامم. آیا مردم برای انجام شرارت پشت دین پنهان می شوند؟ بله، آنها انجام می دهند. اغلب آن را با این همه چیزهای مذهبی می پوشانند. باورنکردنی است که ایزابل این کار را انجام می دهد. خدا می آید، به هر حال، خدایی وجود دارد. او می بیند چه اتفاقی می افتد و بنابراین حدس می زند چه کسی ظاهر می شود؟ پیامبر کیست؟ ایلیا ظاهر می شود، به دنبال اخاب می رود و می گوید: «اخاب تو مرده ای. سگ ها، آیا سگ ها خون شما را لیس می زنند. سگ ها می خواهند خون شما را لیس بزنند آخاب." و سپس به ایزابل می آید و می گوید: "ایزابل تو آن را تنظیم کردی، سگ ها تو را می خورند. سگ ها شما را می خورند، کارتان تمام است."

اخاب و فیض خدا

حالا چه اتفاقی می افتد، به آنچه کتاب مقدس می گوید، گوش دهید، "هرگز وجود نداشت،" این فصل 21 آیه 25 است: "هرگز مردی مانند اخاب نبود که خود را بفروشد تا در نظر خداوند به تشویق همسرش ایزابل شرارت کند." آیا اخاب بدترین بدترین است؟ اما اینجا چه اتفاقی می افتد؟ آیه بعدی: «وقتی اخاب این سخنان را شنید، لباس هایش را پاره کرد و گونی پوشید و روزه گرفت. او در پارچه گونی دراز کشید و با فروتنی به اطراف رفت.» این مرد چه کار می کند؟ بله، اخاب توبه می کند. منظورم این است که این شرورترین مردی است که در پادشاهی شمالی زندگی می کرد، این مرد توبه می کند. این را بررسی کنید: «وقتی کلام خداوند به ایلیا تشبی رسید، او گفت: «آیا متوجه شده اید که اخاب چگونه خود را در برابر من فروتن کرده است؟ از آنجا که او خود را فروتن کرده است، من در روزگار او فاجعه ای به ارمغان نمی آورم. اما من آن را در روزهای پسرش خواهم آورد.» آیا اخاب در امان مانده است؟ اخاب در امان ماند، او توبه کرد. این مرد بدترین و شرورترین فرد در عهد عتیق است. این مرد توبه می کند و خدا او را نجات می دهد. این مرا برمی گرداند، برخی می گویند که فیض زیادی در عهد عتیق وجود ندارد. سوال، آیا این فیض است؟ این فیض است، این مرد به تازگی نابوت را سلاخی کرد و همه این کارهای بد را انجام داده بود و با این حال خدا او را حفظ می کند. آیا عهد عتیق نیز پر از فیض است؟ پاسخ این است: بله. خدا در هر دو عهد مهربان است، این همان خدا است و خدا در اینجا اخاب را حفظ می کند. نکته دیگر من این است: آیا ممکن است در زندگی خود کاری انجام دهید که

آنقدر بد باشد که بگویید: خدا نمی تواند مرا به خاطر این کار ببخشد؟ سوال: اگر کسی توبه کند، آیا خدا می بخشد؟ حتی اگر آهاب باشد، کاملاً باور نکردنی است. پس اخاب مانند بدترین بدترین است، او توبه می کند، خدا می گوید، "من در روزگار شما مصیبت نمی آورم."

تاریخ هایی که باید بدانید

اکنون، در اینجا چند تاریخ وجود دارد که باید بدانید. اینها فقط چند چیز سریع هستند و سپس می خواهم چیز دیگری را بزنم. دیوید 1000 سال قبل از میلاد است، این آسان است. این یک مورد جدید است، پادشاهی شمالی به آشور تبعید می شود، پایتخت آشور کجاست؟ نینوا، این قلمرو یونس است، یعنی 722 سال قبل از میلاد. فراموش کردم با شما بچه ها در مورد سامری ها صحبت کنم. آیا شما بچه ها می دانید سامری ها چه کسانی هستند؟ عیسی و زن سامره را به خاطر دارید؟ پادشاهی شمالی، هنگامی که آشور آن ده قبیله را گرفت، مردم فقیر را در زمین رها کردند. سپس آشوری ها مردمان دیگری را آوردند و از آنها خواستند با این یهودیان فقیر ازدواج کنند. بنابراین سامری ها نژادهای نیمه ای هستند که توسط آشوری ها ایجاد شده اند که بیشتر طبقه متوسط و بالاتر را گرفتند، آنها واقعا طبقه متوسط نداشتند، اما آنها ثروتمندان و باهوش را از خود گرفتند و فقط مردم فقیر را رها کردند. سپس گروه های دیگری را به آنجا آوردند که با یهودیان ازدواج کردند و آن افراد سامریان شدند. به همین دلیل است که سامریان در عهد جدید بسیار تحقیر شده اند، آنها نیمه نژاد هستند. آنها پایین ترین طبقه یهودیان هستند که با این افراد ازدواج کرده اند. بنابراین عیسی در زمان خود با این تعصب مواجه خواهد شد. حال، یهودا در سال 586 قبل از میلاد به بابل تبعید شد، در سال 586 قبل از میلاد چه اتفاقی خواهد افتاد؟ مهمترین رویداد چیست؟ این معبد در سال 586 قبل از میلاد ویران شده است. یهودا در سال ۵۸۶ به بابل تبعید می شود و معبد ویران می شود. سپس این آخرین تاریخ است. اینها چهار تاریخ بزرگی هستند که می خواهم برای این ترم بدانید. پایان عهد عتیق، همانطور که ما در نحما هستیم، و من این مرد را ملاکی، آخرین پیامبران ایتالیایی می نامم. اما او آخرین پیامبر است. اکنون به ملاکی فکر کنید. ملاکی در 400 سال قبل از میلاد به پایان می رسد. پس پس از 400 سال قبل از میلاد، پیشگویی پس از 400 سال قبل از میلاد به پایان می رسد، پیشگویی با ملاکی به پایان می رسد و تا زمان عیسی، شما چه چیزی را دریافت کردید؟ حدود 400 سال، آنها سال های خاموش را می نامند که زمانی است که آپوکریفا نوشته می شود. بنابراین از ملاکی 400 سال قبل از میلاد تا زمان مسیح، اساساً زمانی است که آپوکریفا نوشته می شود. عیسی تقریباً صفر می آید. اشتباه است، اما به هر حال، ما در عهد جدید در مورد آن صحبت خواهیم کرد. بابل پایتخت امپراتوری نو بابلی بود. امپراتوری بابل قدیم وجود داشت، حمورابی (حدود 1750 قبل از میلاد) را می شناسید. حمورابی پادشاه بابل قدیم است، آنها از لوله ها پایین رفتند. آشور ظهور کرد، آشور بزرگ بود و در سال 612 قبل از میلاد، بابل نینوا را ویران کرد. سپس بابل در نقشی قرار گرفت.

نبوکدنصر و همه آن بچه ها و سپس بابل برای امپراتوری بابل نو (612-539 قبل از میلاد) بزرگ شدند. پس چه کسی بعد از بابلی ها مسئولیت را به دست گرفت؟ آن را به خاطر دارید؟ کوروش ایرانی. آیا شما بچه ها پارسیان را به یاد دارید؟ پارسیان وارد شدند و بابل را از بین بردند، اکنون حدود 539 سال قبل از میلاد بود. هفتاد سال پس از تبعید یهودیان، پارسیان وارد شدند. چه کسی بعد از پارسیان می آید؟ بله، یونانیان، 300، یونانیان تحت رهبری اسکندر پارسیان را از بین بردند. بعد از پارسیان پس یونانیان چه هستند؟ و چه کسی به دنبال یونانیان است؟ هیچکس. رومی ها همه چیز را از یونانیان دزدیدند. مناسفم، من دیدگاه بدی نسبت به رومی ها دارم.

پیشگویی های مسیحایی

حالا، اجازه دهید در اینجا به برخی از پیشگویی ها بپردازم. من می خواهم چند پیشگویی مسیحایی را مرور کنم. عهد عتیق به مسیح اشاره می کند و من فقط می خواهم این قسمت آخر را صرف فکر کردن در مورد برخی از این پیشگویی ها کنم. اولین نگاه به مسیح در کتاب مقدس چیست؟ پروتو انجیل. کسی که از ذریت زنی که سر مار را خرد می کند، خواهد آمد. درست از ابتدا، پس از اینکه آدم و حوا به گناه افتادند، این انتظار وجود داشت که از ذریت زن کسی بیرون بیاید که سر مار را خرد کند، پروتو انجیل. عهد با ابراهیم چه بود؟ زمین، نسل، برکتی که فرزندان ابراهیم برای تمام جهان برکت خواهند بود. این ما هستیم. عیسی می آمد و انجیل در سراسر جهان پخش می شد و ما، به عنوان غیریهودیان، به نسل اسرائیل، به درخت زیتون اسرائیل پیوند می زدیم. بنابراین برکات ابراهیم به تمام جهان دوباره منتظر مسیح بود. موضوع در مورد داوود حتی بیشتر محدود می شود، اکنون با داوود گفته می شود که مسیح موعود چه چیزی خواهد بود؟ پسر داوود. خدا خانه ای برای داوود می سازد و فرزندان او بر تخت پدرش داوود می نشینند و برای همیشه و برای همیشه حکومت می کنند و به عیسی مسیح نگاه می کنند. بن دیوید. بن دیوید یعنی چه؟ بن به معنای "پسر" داوود است، بن دیوید. حالا قرار است یکی دیگر وجود داشته باشد. بیایید این را مرور کنیم. ملاکی در انتهای کتاب مقدس، در پایان اینجا به آن اشاره می کند. بگذارید این را برای شما بخوانم. جالب است که آخرین آیات عهد عتیق اینگونه به پایان می رسد: «ببینید»، فصل 4، آیه 5 ملاکی می گوید: «ببینید، قبل از فرا رسیدن روز بزرگ و وحشتناک خداوند، ایلیا نبی را برای شما خواهم فرستاد.» وقتی عیسی ظاهر شد، آیا از یحیی تعمید دهنده پرسیدند که آیا او ایلیا است؟ آنها از او پرسیدند که آیا او ایلیا است که قرار است بیاید. عهد عتیق به آنها گفت که ایلیا قبل از روز بزرگ و وحشتناک خداوند می آید. عهد عتیق اینگونه به پایان رسید. حالا بگذارید چند مورد دیگر را مرور کنم. (سوال دانشجویی) بله و نه، عیسی گفت، "یحیی تعمید دهنده ایلیا است اگر آن را بشنوید" اما ایلیا در کوه تغییر شکل متی ۱۷: ۲ بود، اما فکر می کنم بیشتر به یحیی تعمید دهنده اشاره دارد. این پیچیده می شود و ما در عهد جدید در مورد آن صحبت خواهیم کرد.

"زیرا بر ما فرزندی متولد می شود، بر ما پسری داده می شود" (اشعیا 9: 6) این چگونه به نظر می رسد؟ "و نام او باید خوانده شود،" بله، بگذارید فقط این را بخوانم: "زیرا بر ما فرزندی داده می شود، بر ما پسری داده می شود و دولت باید بر شانه او باشد. و او را باید شگفت انگیز، مشاور، خدای توانمند، پدر جاودان، شاهزاده صلح نامید." بسیار خوب، واقعا بد است که باید اینطور آن را پشت سر بگذارید.

شما بچه ها از کجا این را می دانید زیرا مسیح هندل را می شناسید. مسیح هندل، قسم می خورم که نیمی از آن از اشعیا است. به طور جدی، مسیح هندل باورنکردنی است. کودکی به دنیا می آید و او را شگفت انگیز می نامند، او را خدای توانا می نامند، خدای توانا، بنابراین این فقط یک فرزند معمولی نیست، او را خدای توانا می نامند. در مورد این یکی چطور، یک صفحه را در اشعیا برگردانید، اشعیا فصل 7 آیه 14. این می گوید: "بنابراین خود خداوند به شما نشانه ای خواهد داد. یک باکره با فرزند خواهد بود و پسری به دنیا می آورد و شما او را صدا خواهید کرد: "چه؟" "امانوئل." "امانوئل" به چه معناست؟ خدا با ما. کودک، باکره ای که باردار می شود و پسری به دنیا می آورد کیست؟ مریم، به نقل از عهد جدید.

میکاه 5: 2، من این یکی را جستجو نمی کنم، این است که عیسی در بیت لحم یهودیه متولد خواهد شد. چه کسی قبل از عیسی در بیت لحم به دنیا آمد؟ دیوید. زکریا 9 می گوید که پادشاه سوار بر الاغ نزد شما خواهد آمد. عیسی چه زمانی این کار را انجام می دهد؟ او سوار بر الاغ در شهر اورشلیم است، همه مردم چه می گویند؟ "هوشنا، هوشنا، پسر داوود، هوشنا به پسر داوود." ورود پیروزمندانه، عیسی زکریا فصل 9 را به انجام می رساند. این یکی است که همه شما می دانید: "خدای من، خدای من، چرا مرا رها کردی؟" چه کسی این را گفته است؟ دیوید. داوود که قلب خدا را می داند. "خدای من، خدای من، او یک مزمور می نویسد. عیسی، هنگامی که روی صلیب است، از داوود نقل قول می کند: "خدای من، خدای من، چرا مرا ترک کردی؟" داوود احتمالا عیسی را در آینده و چیزهایی از این قبیل می بیند. حالا یک متن وجود دارد که می خواهیم با آن تمام کنیم و آن اشعیا 53 است و این زیباست. وقتی جوان بودم، پدرم از من خواست این را حفظ کنم. "چه کسی گزارش ما را باور کرده است و بازوی خداوند بر چه کسی آشکار شده است؟ او در مقابل او مانند یک شاخه لطیف، مانند ریشه ای از زمین خشک بزرگ شد. او هیچ زیبایی یا عظمتی نداشت که ما را به سمت خود جذب کند، هیچ چیزی در ظاهرش نداشت که ما او را بخواهیم. او توسط مردان تحقیر و طرد شد، مردی غمگین و آشنا با غم و اندوه." یهودیان به دنبال مسیح بن داوود بودند که بیاید و یوغ رومی را دور بیندازد و بر تخت داوود بنشیند. وقتی عیسی آمد، آیا به عنوان مسیح موعود آمد که دور می ریزد و حکومت می کند؟ او اینطور نیامد و یهودیان متوجه این متن و موارد دیگر شدند و گفتند، کتاب مقدس در مورد مسیح دیگری به ما می گوید و آنها این را مسیح نامیدند، مسیح بن یوسف، مسیح بن داوود در مقابل مسیح بن یوسف. مسیح بن یوسف چیست؟ چه اتفاقی برای یوسف افتاد؟ او را به زندان انداختند. مسیح بن یوسف یک فرد رنج کشیده

است و بنابراین یهودیان این تصور را از این مسیح بن یوسف و این مسیح بن داوود داشتند. در اینجا او توصیف شده است، "او تحقیر و طرد شد." «مطمئناً او ضعف های ما را برداشت و غم های ما را به دوش کشید، با این حال ما او را مورد ضربه خدا و ضربه خورده می دانستیم. او سوراخ شده بود." آیا متوجه شده اید که چیز سوراخ شده به صلیب اشاره دارد؟ "او به خاطر گناهان ما سوراخ شد، او به خاطر گناهان ما له شد. عذابی که ما را به ارمغان آورد بر او بود و با زخم های او شفا یافتیم. همه ما، مانند گوسفند، گمراه شده ایم"، آشنا به نظر می رسد؟ "هر به روش خود و خداوند گناه همه ما را بر او گذاشت. او مظلوم و رنج کشیده بود" اکنون این را در آیه 9 بررسی کنید: "قبری با شیرینان به او اختصاص داده شد" جمع، با شیرینان (جمع)، آیا در مرگ او بیش از یک نفر وجود داشت که در هر دو طرف او شیرین بودند؟ آیا جمع شیرین و "ثروتمند (مفرد) در مرگش". آیا این دقیقاً همان چیزی است که برای عیسی اتفاق افتاد؟ جمع شیرین از هر دو طرف و در مرگ او ثروتمند، چه کسی ثروتمند در مرگ او بود؟ یوسف اهل رمه آیا به یاد دارید که قبر خود را به عیسی داد؟ او مرد ثروتمندی بود که عیسی را تأمین می کرد. بنابراین یک بازی در مورد ثروتمندان (مفرد) وجود دارد و با شرور (جمع) در آنجا کاملاً باور نکردنی است. بنابراین این قسمت از اشعیا 53 کاملاً زیبا است که در مورد چه چیزی به ما می گوید؟ او گناهان ما را تحمل کرد. ما آن را "کفاره جایگزین" می نامیم که عیسی خود را جایگزین ما کرد. "او گناهان ما را تحمل کرد و ما با راه راه های او شفا یافتیم." این آخرین اسلاید من است. این آهنگ را ببینید، "شادی به جهان". من می خواستم آن را بخوانم، اما امروز نمی توانم آن را انجام دهم. "شادی بر جهان خداوند آمده است، بگذار زمین پادشاه خود را بپذیرد." کل عهد عتیق به این سمت می رود، "زمین پادشاه خود را می پذیرد. بگذارید هر قلبی برای او اتاق آماده کند" و سپس "بگذارید بهشت و طبیعت آواز بخوانند، بگذار بهشت و طبیعت آواز بخوانند و آسمان و آسمان و طبیعت آواز بخوانند." اینجا است که ما باید این دوره را به پایان برسانیم، اینجا است که می خواهیم آن را به پایان برسانیم. "شادی برای جهان، خداوند آمده است."